درباره بانوی خوسفی که با احیای هنرهای بومی، زمینه اشتغال زنان روستایی و عشایری را فراهم کرده است

کارآفرینی برای ۲۰۰نفر با پارچه‌بافی



عباسعلی سپاهی یونسی | میهمان این هفته صفحه مردم، مریم حسنی است که از کودکی عاشق پارچه‌بافی بوده است. برای او صدای ضربه‌های دستگاه‌های فرت‌بافی در خانه زنان سالخورده منطقه عشایری گارجگان شهرستان خوسف، چنین خاطره‌ای است؛ صدایی آرامش‌بخش که در ذهن او ماند و سرانجام مسیر زندگی حرفه‌ای‌اش را تغییر داد. او که از نسل جوان منطقه است، در سال ۱۳۹۲ یادگیری و فعالیت در زمینه فرت‌بافی را آغاز کرد؛ هنری که در آن زمان بیشتر در دست زنان سالخورده بود و بیم فراموشی آن می‌رفت. اما فعالیت او به احیای فرت‌بافی محدود نماند. حسنی با پیگیری و جست‌وجو به‌سراغ پنبه مَله- گونه بومی پنبه منطقه- رفت؛ پنبه‌ای که فراوری و استفاده از آن نیز سال‌ها به فراموشی سپرده شده بود. آموزش بیش از ۲۰۰ نفر، همکاری با گروهی از زنان آموزش‌دیده و دریافت چهار نشان ملی مرغوبیت کالا از دستاوردهای او است. روایت او، داستان پیوند علاقه‌ای قدیمی با پشتکار، یادگیری از نسل پیشکسوت و تلاش برای ایجاد درآمد از هنرهای بومی است.

صدای دستگاه‌هایی که در خاطرم ماند

من مریم حسنی هستم؛ متولد سال ۱۳۶۸ در شهرستان خوسف استان خراسان جنوبی. دوران کودکی‌ام در منطقه‌ای گذشت که پارچه‌بافی و فرت‌بافی در آن رواج داشت. زنان پیشکسوت و سالمند محله ما در خانه‌هایشان پارچه می‌بافتند و صدای دستگاه‌های فرت‌بافی آن‌ها در فضای کوچه‌ها می‌پیچید. آن صدا، به‌خصوص ضربه‌هایی که هنگام بافت شنیده می‌شد، برای من بسیار آرامش‌بخش بود. شاید آن زمان نمی‌دانستم روزی خودم قرار است پشت همان دستگاه‌ها بنشینم و این هنر را ادامه بدهم، اما علاقه‌ام به آن از همان سال‌ها شکل گرفته بود.

در کودکی هنوز بافتن را بلد نبودم و نمی‌توانستم مثل زنان همسایه پارچه تولید کنم. یکی از مراحل مهم فرت‌بافی، چله‌کشی است. برای این کار باید از چند روز قبل ماسوره‌ها را آماده و نخ‌ها را مرتب می‌کردند. بعد هم برای چله‌کشی، مسیری روی زمین هموار در نظر می‌گرفتند و با رفت‌وآمد در آن مسیر، نخ‌ها را به اندازه و تعداد مورد نیاز آماده می‌کردند. این کار گاهی دشوار بود؛ به‌خصوص برای زنانی که سن‌وسال بیشتری داشتند و راه رفتن در مسیر طولانی چله‌کشی برایشان سخت شده بود.

من به‌محض اینکه متوجه می‌شدم همسایه‌ای قرار است چله‌کشی انجام بدهد، به‌سراغش می‌رفتم و می‌پرسیدم چه روزی می‌خواهد کار را شروع کند تا من هم کمکش کنم. حتی گاهی پیش از اینکه آن‌ها به محل مورد نظر برسند، خودم آنجا حاضر می‌شدم. زنان هم از این همراهی خوشحال می‌شدند و می‌گفتند: «تو پاسبک‌تری و می‌توانی زودتر این کار را انجام بدهی». همین مشارکت‌های کوچک موجب شد از نزدیک با مراحل کار آشنا شوم و علاقه‌ام به این هنر بیشتر شود.

شروع کار با دار امانتی

سال ۱۳۹۲ نقطه شروع فعالیت جدی من در فرت‌بافی بود. پس از شرکت در دوره آموزشی میراث فرهنگی، یک دار پارچه‌بافی به امانت گرفتم تا ببینم آیا می‌توانم این هنر را به‌عنوان شغل ادامه دهم یا نه. پیش از آن، بارها کنار زنان بافنده نشسته و ساعت‌ها کارشان را تماشا کرده بودم. بعضی از آن‌ها وقتی علاقه‌ام را می‌دیدند، پیشنهاد می‌کردند پشت دار بنشینم و بافت را امتحان کنم، البته نقش استادانی که از آن‌ها یاد گرفتم نیز بسیار مهم بود. خانم طحان، استاد من در دوره آموزش، از کسانی بود که بیشترین تشویق را برای ادامه کار از او دریافت کردم. در آغاز، خودم چندان مطمئن نبودم که بتوانم به‌تنهایی دار را راه‌اندازی کنم و از این هنر درآمد داشته باشم، اما ایشان مرتب به من می‌گفتند که توانایی انجام این کار را دارم و باید برای خودم دستگاهی تهیه کنم. همین دلگرمی‌ها سبب شد به توانایی خودم اعتماد بیشتری پیدا کنم.

برای شروع کار، حدود ۲ میلیون تومان وام گرفتم و با آن تجهیزات و وسایل مورد نیاز را تهیه کردم. در ابتدا یک دار داشتم و با همان شروع به بافت کردم. نخستین محصولاتی که تولید کردم، حوله‌های ساده بودند. در همان تجربه‌های ابتدایی هم تلاش می‌کردم کارم تنوع داشته باشد. به جای اینکه همه حوله‌ها را با یک رنگ ببافم، کلاف‌هایی با رنگ‌های مختلف تهیه و هر حوله را با ترکیب رنگی متفاوتی تولید کردم.

آن روزها سرعت بافتم چندان زیاد نبود. برای اینکه کار خراب نشود، با دقت زیادی کار می‌کردم و سعی داشتم محصول نهایی تمیز و بدون ایراد باشد. فرت‌بافی کاری ظریف است و هنگام بافت باید دست‌ها، چشم‌ها و تمرکز فرد همزمان درگیر باشند. در حدود یک ماه، نزدیک به ۴۰ حوله بافتم. سپس محصولات را برای معرفی و فروش به یکی از دوستانم نشان دادم. افرادی که آنجا بودند از تنوع رنگی و کیفیت حوله‌ها استقبال و چند نفر از آن‌ها خرید کردند.

نقش‌های فراموش‌شده

در فرت‌بافی منطقه ما نقش‌ها و طرح‌های مختلفی وجود داشت؛ از جمله گمتی، چپر و لوزی. این نقش‌ها بخشی از هویت بافت‌های سنتی منطقه بودند و من دوست داشتم آن‌ها را هم یاد بگیرم. بافت ساده را آموزش دیده بودم، اما برای اجرای نقش‌های قدیمی باید به‌سراغ کسانی می‌رفتم که تجربه بیشتری داشتند و سال‌ها با این طرح‌ها کار کرده بودند. یکی از این افراد خانم بارانی بود که خدا رحمتشان کند. از ایشان خواستم برایم تیغه و طرح مورد نیاز را آماده کند تا بتوانم نقش‌های قدیمی را روی پارچه اجرا کنم. ابتدا گفت به دلیل سن‌وسال و خستگی دیگر حوصله این کارها را ندارد، اما بالاخره پذیرفت و طرح مورد نظر را برایم آماده کرد.

پس از آن شروع کردم به بافتن نقش گمتی. وقتی این طرح را یاد گرفتم، باز هم به همان بسنده نکردم. به‌سراغ طرح‌های دیگری رفتم و هر بار تلاش کردم نقش تازه‌ای را به کارهایم اضافه کنم. برایم مهم بود که محصول جدیدی تولید کنم؛ چون نمی‌خواستم مشتریانی که قبلاً از من خرید کرده‌اند، هر بار با همان طرح‌های تکراری روبه‌رو شوند.

این تنوع موجب شد مشتریان قبلی هم دوباره به‌سراغ محصولاتم بیایند. وقتی کیفیت کار را می‌دیدند و مطمئن می‌شدند بافت‌ها تمیز و بادوام هستند، به طرح‌های جدید هم علاقه نشان می‌دادند. به‌تدریج توانستم با کمک تجربه زنان پیشکسوت، نقش‌های مختلف را یاد بگیرم و در تولیداتم استفاده کنم. این یادگیری برای من فقط به معنای اضافه کردن چند طرح به محصولات نبود؛ احساس می‌کردم بخشی از نقش‌هایی را که ممکن بود با رفتن زنان سالمند از یاد بروند، دوباره زنده می‌کنم. پس از اینکه در این کار تجربه بیشتری پیدا کردم، میراث فرهنگی برای استفاده از مربیان بومی به‌سراغم آمد. چون طرح‌ها و نقش‌های مختلف را به شکل تجربی یاد گرفته بودم و به کار می‌بردم، به‌عنوان مربی فرت‌بافی معرفی شدم. این اتفاق فرصت تازه‌ای برایم ایجاد کرد تا دانسته‌هایم را در اختیار زنان دیگر قرار بدهم.

نشان‌های ملی مرغوبیت کالا

وقتی مراحل آماده‌سازی پنبه مَله را یاد گرفتم، کار احیای آن را در حوزه تولید پارچه دنبال کردم. این پنبه به دلیل ویژگی‌های خاص الیاف و رنگ طبیعی‌اش، ظرفیت تولید محصولات متنوعی را دارد. رنگ آن از طیف کرم تا قهوه‌ای متغیر است و برای استفاده از آن لزوماً نیازی به رنگرزی نیست. همین ویژگی طبیعی، یکی از تفاوت‌های آن با پنبه‌های معمولی است. در گذشته، از پنبه مَله بیشتر برای تولید جانماز استفاده می‌شد و در بعضی موارد برای پرده مسجد و محصولات مشابه هم کاربرد داشت، اما من تلاش کردم استفاده از آن را به همان محصولات محدود نکنم. امروز بر اساس نیاز و سفارش مشتری، می‌توانیم با این پنبه پارچه لباس، پارچه مبلی و محصولات دیگری هم تولید کنیم. به نظرم اگر قرار است یک هنر و ماده اولیه بومی دوباره جایگاه خود را پیدا کند، باید بتواند با نیازهای امروز مردم ارتباط برقرار کند.

احیای پنبه مَله فقط به تولید پارچه محدود نمانده است. برای اینکه این کار استمرار داشته باشد، موضوع تأمین بذر و کشت دوباره آن هم اهمیت داشت. در گذشته بذر این پنبه در بعضی خانه‌ها و میان وسایل به‌جامانده از مادربزرگ‌ها و مادران نگهداری می‌شد، اما چون فراوری و کشت آن متوقف شده بود، کسی برای ادامه این کار اقدام نمی‌کرد. ما از افراد مختلف بذر تهیه کردیم و در این زمینه جهاد کشاورزی هم حمایت کرد. مرکز تحقیقات نیز در جمع‌آوری بذرهای باقیمانده از مردم همکاری داشت. چون سال‌های زیادی از کشت این پنبه گذشته بود، در یکی دو سال نخست، باردهی بذرها چندان مناسب نبود و بعضی از آن‌ها پوک شده بودند. به‌تدریج با ادامه کشت و پیگیری‌ها، امکان تولید دوباره فراهم شد و امروز در سطح بیشتری از منطقه کشت می‌شود. در حوزه شناسایی کیفیت محصولات نیز موفق شدیم چهار نشان ملی مرغوبیت کالا را دریافت کنیم. سه نشان مربوط به محصولات پنبه مَله است و نشان دیگر برای پارچه پنبه‌ای با طرح بافتی است که روی یک شال اجرا شده بود. این نشان‌ها برای ما اهمیت دارند؛ چون نشان می‌دهند محصولاتی که تولید می‌کنیم از نظر کیفیت و ویژگی‌های صنایع دستی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

هدف این است که پنبه مَله از یک خاطره قدیمی به ماده اولیه زنده‌ای در تولید صنایع دستی تبدیل شود.



احیای پنبه مَله

در کنار فرت‌بافی، موضوع دیگری هم ذهنم را درگیر کرده بود؛ پنبه مَله. این پنبه از گونه‌های بومی منطقه خوسف در خراسان جنوبی است و سال‌ها در زندگی مردم منطقه کاربرد داشته، اما به‌تدریج کشت و فراوری آن کنار گذاشته شده بود. وقتی فعالیت من در زمینه پارچه‌بافی شکل گرفت، برخی از مسئولان و فعالان حوزه گردشگری پیشنهاد کردند برای احیای این پنبه هم کاری انجام بدهیم.

آقای شناسایی که در آن زمان مسئول اداره میراث فرهنگی شهرستان بود و آقای سیروس که در حوزه گردشگری فعالیت می‌کرد، از جمله افرادی بودند که درباره این موضوع با من صحبت کردند. اما احیای آن، کار ساده‌ای نبود. فراوری پنبه مَله از ابتدا تا انتها با دست انجام می‌شود و الیاف آن کوتاه‌تر از پنبه‌های معمولی است. به همین دلیل کار با آن دشواری‌های خاص خود را دارد و بسیاری از کسانی که با آن آشنا بودند، دیگر تمایلی به انجام این کار نداشتند. هر جا می‌رفتم و درباره روش فراوری سؤال می‌کردم، بیشتر با این پاسخ روبه‌رو می‌شدم که این کار سخت است و اگر آسان بود تا امروز فراموش نمی‌شد.

نخستین مرحله، پیدا کردن وسایل و یادگیری حلاجی پنبه بود. پنبه پس از برداشت از زمین باید حلاجی می‌شد تا برای مراحل بعدی آماده شود. من برای پیدا کردن ابزار مناسب، از این خانه به آن خانه می‌رفتم. بعضی از حلاجی‌هایی که پیدا می‌کردم خراب بودند و بعضی دیگر وضعیت بهتری داشتند. چند وسیله را بررسی کردم تا بالاخره توانستم ابزار مورد نیاز را پیدا کنم و روش کار را از افراد آشنا به این هنر یاد بگیرم.

پس از حلاجی، باید پنبه‌زنی انجام می‌شد. برای این مرحله وسایل دیگری از جمله بالش و دو چوب مخصوص لازم بود و سرانجام روش پنبه‌زنی را هم آموختم. مرحله بعد، نخریسی بود؛ کاری که از نظر من یکی از زیباترین و آرامش‌بخش‌ترین بخش‌های این فرایند است. برای یادگیری آن به سراغ یکی از زنان پیشکسوت رفتم. از او خواستم کار را برایم انجام دهد تا بتوانم با دقت نگاه کنم. حدود یک ساعت به کارش خیره شده بودم و تمام حرکات دستش را دنبال می‌کردم. وقتی کارش تمام شد، گفت حالا دیگر خودت باید امتحان کنی و ببینی می‌توانی نخریسی را انجام دهی یا نه.

من هم پشت سر او شروع به کار کردم. حدود یک ساعت تمرین کردم و نمونه‌ای از نخریسی خودم را برایش بردم. وقتی کارم را دید، تشویقم کرد و گفت خیلی خوب یاد گرفته‌ام. همین تشویق برایم دلگرم‌کننده بود. به این ترتیب، مرحله نخریسی را هم یاد گرفتم و توانستم زنجیره آماده‌سازی پنبه مَله را از حلاجی و پنبه‌زنی تا تبدیل آن به نخ بشناسم و انجام بدهم.

آموزش بیش از ۲۰۰ نفر

یکی از بخش‌هایی که همیشه برایم اهمیت داشته، آموزش و ایجاد فرصت کار برای زنان دیگر بوده است. وقتی خودم این هنر را یاد گرفتم، متوجه شدم افراد زیادی در روستاها به دنبال راهی برای کسب درآمد هستند. در منطقه ما کشاورزی و دامداری از فعالیت‌های اصلی مردم بوده، اما خشکسالی شرایط را برای بسیاری از خانواده‌ها دشوار کرده است. از طرف دیگر، قالی‌بافی هم برای بعضی افراد دیگر درآمد گذشته را نداشت. در چنین شرایطی، فرت‌بافی می‌توانست فرصتی برای کار در خانه و ایجاد درآمد باشد.

در روستاهایی که آموزش برگزار می‌کردم، بیش از ۲۰۰ نفر را با این هنر آشنا کردم. نکته مهم برای من این بود که آموزش‌ها به پایان دوره محدود نشود. تلاش می‌کردم افرادی که آموزش می‌بینند، بتوانند فعالیت خود را ادامه بدهند. برای کسانی که تهیه مواد اولیه یا دستگاه برایشان دشوار بود، تا جایی که امکان داشت تجهیزات و مواد مورد نیاز فراهم می‌کردیم تا بتوانند کارشان را شروع کنند. بر اساس اطلاعی که از افرادی که آموزش داده‌ام دارم، حدود ۹۰ درصد آن‌ها همچنان این کار را انجام می‌دهند. این موضوع برای من بسیار خوشحال‌کننده است؛ چون هدفم از آموزش تنها انتقال یک مهارت نبود. می‌خواستم این هنر در خانه‌های بیشتری جریان پیدا کند و زنان بتوانند از آن برای تأمین بخشی از هزینه‌های زندگی خود استفاده کنند.

در خانواده خودم هم این مسیر را ادامه دادم. به یکی از خواهرانم آموزش دادم که با وجود علاقه نداشتن به این کار، آن را یاد گرفت. خواهر دیگرم که خانه‌دار است نیز به این هنر مشغول شد. زن برادرم هم آموزش دید و در کنار ما فعالیت می‌کند. امروز حدود ۲۰ نفر از افرادی که آموزش دیده‌اند، با من همکاری دارند و به‌نوعی در قالب یک مجموعه با هم کار می‌کنیم. این همکاری موجب شده بتوانیم تولیدات بیشتری داشته باشیم و کار را میان افراد تقسیم کنیم. در زمینه فروش هم راه‌های مختلفی را تجربه کرده‌ایم. یک صفحه در فضای مجازی داریم و محصولاتمان را از این طریق معرفی می‌کنیم، هرچند به دلیل مشکلات اینترنت، فعالیت این صفحه در دوره‌هایی کمتر شده است. در نمایشگاه‌های مختلف به‌خصوص نمایشگاه‌های عید و جشنواره‌های فرهنگی شهرستان شرکت می‌کنیم. نمایشگاه‌های شهرستان برای ما اهمیت زیادی دارند؛ چون در ایام تعطیلات، گردشگران و مسافرانی که به منطقه می‌آیند با محصولاتمان آشنا می‌شوند.

در حوزه آموزش نیز شرایط تغییر کرده است. در گذشته بخشی از آموزش‌ها با همکاری میراث فرهنگی انجام می‌شد، اما امروز آموزش‌های فنی‌وحرفه‌ای هم در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد و افراد می‌توانند از این مسیر آموزش ببینند و مدرک دریافت کنند. من هم در حال حاضر بیشتر به شکل شخصی و انفرادی در خانه آموزش می‌دهم؛ چون با افزایش قیمت مواد اولیه، برگزاری دوره‌های گروهی و تأمین مواد برای همه شرکت‌کنندگان هزینه زیادی دارد و از نظر اقتصادی برایم بصرفه نیست.

در سال ۱۴۰۲ به‌عنوان مدیرعامل نمونه عشایری و در سال ۱۴۰۴ به‌عنوان زن نمونه عشایری انتخاب شدم. این عنوان‌ها برایم ارزشمند هستند، اما مهم‌تر از آن‌ها، ادامه فعالیت زنانی است که در این سال‌ها آموزش دیده‌اند و امروز از طریق این هنر کار می‌کنند. چهار نشان ملی مرغوبیت کالا هم حاصل تلاش جمعی و توجه به کیفیت محصولاتی است که تولید می‌کنیم.

آرزوی من این است که مردم بیشتر با محصولات دستباف خراسان جنوبی آشنا شوند و این محصولات در خانه‌های بیشتری مورد استفاده قرار بگیرند. حوله‌های دستباف ما جذب آب خوبی دارند، نرم و لطیف هستند و می‌توانند مدت زیادی مورد استفاده قرار بگیرند. دوست دارم خانواده‌ها به جای اینکه همیشه به سراغ محصولات ماشینی بروند، از محصولات دستباف منطقه خودمان هم استفاده کنند.

هر تاری که در این پارچه‌ها بافته می‌شود، فقط یک رشته نخ نیست. پشت هر محصول، زحمت زنی قرار دارد که با امید و انگیزه کار می‌کند؛ زنی که شاید بخواهد درآمدی برای خانواده‌اش فراهم کند، برای فرزندانش آینده بهتری بسازد یا بخشی از هزینه‌های زندگی را خودش تأمین کند. به‌همین دلیل، خرید یک محصول دستباف می‌تواند حمایتی از یک هنرمند و خانواده او باشد.

من دوست دارم روزی برسد که محصولات دستباف خراسان جنوبی در خانه‌های مردم جای بیشتری داشته باشند و همه بتوانند از لطافت و کیفیت آن‌ها استفاده کنند. همچنین امیدوارم پنبه مَله و فرت‌بافی منطقه ما بیشتر شناخته شوند و نسل جوان هم به یادگیری این هنرها علاقه‌مند شود.